

## جنگهای اردشیر پاپکان جهت بست امپراطوری ساسانی

قدرت تازه‌ای که با پیروزی نهایی اردشیر پاپکان (اردشیر) بر اردوان پنجم در سرزمین پارس جای دولت اشکانیان را اشغال کرد، واکنشی در مقابل نظام ملوک طوایفی بود که پادشاه نوخاسته‌ی پارس آن را میراث «دُش خوتائیه» اسکندر می‌دانست و بدون رهایی از آن احیای مجدد حیثیت ایران قبل از مقدونی را، که وی به جدّ خواستار آن بود، غیرممکن می‌یافت. برای انداختن این ملوک طوایفی هم ایجاد وحدت و تمرکز لازم بود و اردشیر برخلاف پادشاهان باستانی (= هخامنشی) که تسامح را وسیله‌ی ضروری برای تضمین تحقق این امر می‌شمردند، استقرار یک آیین رسمی و اتحاد بین دین و دولت را در وجود شخص فرمانروا شرط لازم می‌دید. دشواریهایی که در تمام طول مدت فرمانروایی ساسانیان، پادشاهان این سلسله با موبدان و مقامات

آتشگاه پیدا کردند و گاه به شورش و توطئه و خلع و قتل هم کشید، اشتباه محاسبه‌ی اردشیر را در ارزیابی حاصل این ات‌حاد نشان داد. این اشتباه محاسبه مخصوصاً از آنجا حاصل شد که دوران ایجاد يك امپراطوری مستبد مذهبی دیگر به سر آمده بود - و با اوضاع جهانی توافق زیادی نداشت. اردشیر بابکان بر وفق روایات در ناحیه‌ی استخر پارس در دهکده‌ای به نام «تیرده» به دنیا آمد (ح 180). پدرش بابک که عنوان نگهبان معبد آناهیتا (ناهید) را در استخر به ارث برده بود، در شهر کوچک «خیر» در کناره‌ی جنوبی دریاچه‌ی بختگان سلطنتی محلی داشت و دست نشانده‌ی گوچهر «گئوچیتره، گوزهر»، پادشاه بازرنگی پارس، بود.

از جانب پدر نسب اردشیر به ساسان می‌رسید که آتشکده‌ی استخر به نام او بود، و از جانب مادر هم به خاندان پادشاهان محلی پارس موسوم به بازرنگی منسوب بود.

پادشاهان محلی پارس از زمان سلوکیها در آنجا قدرت داشتند و بعضی خاندانهاشان از همان ایام به نام خود سکه میزدند. اردشیر در جوانی به درخواست پدر و به رسم معمول نجیبی محل از جانب گوچهر در شهر کوچک دارابگرد عنوان آرگَبَد داشت. گوچهر خود در نيسايك (= نسای) پارس و در محلی که بعدها قلعه ی بیضا (= دژ سپید) در آنجا واقع شد عنوان فرمانروای محلی پارس را تا این زمان برای خود حفظ کرده بود.

اما در قلمرو او نیز مثل قلمرو اردوان کشمکشهای محلی، هرج و مرج به وجود آورده بود. اردشیر جوان هم که داعیه ی خودسری داشت در این گیرودار بر وی طغیان کرد (ح 200). وی شهرکهای چند را در حوالی دارابگرد فتح کرد و با گوچهر درافتاد چندی بعد پدرش بابک هم به دعوت و الزام او بر گوچهر شورید و او را کشت. از آن پس بابک در قلمرو خاندان بازرنگی، که خود از جانب مادر

با آنها منسوب نیز بود، داعیه‌ی سلطنتی محلی پیدا کرد. نامه‌ای هم به اردوان «ملکان ملکا» نوشت و با اعلام فرمانروایی خود، نسبت به وی اظهار طاعت و انقیاد کرد. چندی بعد وفات یافت و پسر بزرگش شاپور (= شاهپوهر) به جای او نشست. اما اردوان سلطنت خاندان جدید را بدان سبب که با برادر و مدعی وی بلاش هم مربوط بود به رسمیت نشناخت. حتی در نامه‌ای بابک و فرزندانش را یاغی خواند و دشنام سخت داد.

شاپور هم با مخالفت اردشیر مواجه شد و اختلاف دو برادر به لشکرکشی منجر گشت. اما قبل از تلاقی فریقین شاپور در فاصله‌ی بین استخر و دارابگرد، در یک قصر کهنه‌ی عهد هخامنشی، به طور مرموزی در زیر آوار مدفون شد و اردشیر که ظاهراً در ماجرا دستي داشت بی‌آنکه به اعتراض برادران دیگر توجه کند، خود را به جای او پادشاه خواند (ح 208). اعتراض برادران، که به صورت توطئه‌ای به

قصد جان اردشیر طرح شد به بهای جان ایشان تمام گشت. شورش اهل دارابگرد را هم اردشیر با سرعت و خشونت فرونشاند.

از آن پس برای تسخیر پارس و دفع مخالفان ناچار شد در تمام پارس شهر به شهر با پادشاهان کوچک محلی بجنگد. در این جنگها وی کرمان را گرفت و آنجا بر وفق افسانه‌ای، با جادویی به نام آسوتود یا هفتواد (= هفتان بخت) جنگید، قلعه‌هایی چند را خراب کرد، شهرهایی چند در اطراف پارس بنا کرد و تقریباً تمام ولایت پارس و سواحل را تسخیر نمود و حتی در حوالی اهواز و اصفهان هم به تاخت و تاز پرداخت. از این جنگها غنیمت بسیار به چنگ آورد و گنج و سپاه وی افزونی یافت. (ح 212).

در بین کسانی که طی این جنگها قلمرو ایشان به وسیله‌ی وی تسخیر شد بلاش پادشاه کرمان، که تختگاه او و لاشکرد (= گولاشگرد)

بعد از آن تبدیل به ویه اردشیر (= بردسیر) شد، همچنین نیروفر، پادشاه خوزیان (= اهواز)، مهرک، پادشاه جهرم، شاذ شاپور، فرمانروای اصفهان، بندو (= ویندو) پادشاه میشان، پاکور (= افغور) پادشاه کَسْ كَر (= واسط)، و بالاخره سنتروک پادشاه عمان را باید نام برد که با پیروزی بر آنها علاوه بر پارس تقریباً در تمام نواحی مجاور نیز فرمان او نافذ و جاری گشت. توسعه طلبیهای او که از نظرگاه اردوان غیرمشروع هم بود، موجب ناخرسندی و نگرانی پادشاه اشکانی شد. اردشیر در طی سه جنگ متوالی او را شکست داد و در آخرین جنگ که در محلی به نام دشت هرمزدگان روی داد در نبرد مردامرد او را کشت (224 م). در همان معرکه‌ی جنگ هم پیاده شد و سر پادشاه مقتول را لگدکوب کرد و این رفتار کین جویانه‌ی او ظاهراً جواب دشنام سختی بود که اردوان به نامه‌ی پدرش بابک داده بود و او را « پرورده‌ی شبانان » خوانده بود. نویسندگی آن نامه هم که دادبنداد

نام داشت و دبیر پادشاه اشکانی بود در همین جنگ به دست شاپور، پسر اردشیر، کشته شد.

بعد از غلبه بر اردوان، ارشیر خود را شاه شاهان (= ملکان ملکا) خواند. تصویری که بعدها از این جنگ نهایی او در نقش رستم بر صخره‌ها نقش شد او را در حالی نشان می‌دهد که سوار بر اسب حلقه‌ی فرمانروایی را از دست اوهرمزد، که او نیز بر اسب سوار است، می‌گیرد و این نقش به صورت رمزی نشان می‌دهد که او سلطنت خویش را عطیه‌ی ایزدی - و نه میراث نیاگان - تلقی می‌کرد و تصویر اردوان و بلاش که زیرپای اسب اوست پایان یافتن سلطنت اشکانی را در واقع به مشیت ربانی منسوب می‌دارد. این نقش، که نظایر دیگر هم یافت، اهمیت خواست ایزدی را در نیل به این پیروزی در نظر او قابل یادآوری و سپاسگزاری نشان می‌دهد. با این همه مشیت ایزدی و غلبه بر پادشاه اشکانی تمام موانعی را که بین اردشیر با تخت شاهنشاهی

فاصله می‌افکند بلافاصله از میان برنداشت. با آنکه تیسفون را گرفت و در نزدیک سلوکیه هم، که مقاومت شدید کرد، شهری به نام ویه اردشیر ساخت، بابل و سورستان را معروض حمله‌ها و تحریکات مخالفان یافت. پادشاهان محلی داخلی فلات نیز که با سیاست و تمرکزگرایی وی نیمی از قدرت و اعتبار خود را از دست می‌دادند به آسانی تن به طاعت شورشگری فاتح نمی‌دادند. فرخان، پادشاه ماد در مقاومت سرسختانه‌ای که در مقابل وی کرد تلفات سنگین به سپاه وی وارد نمود. اعتراض جشنسف (= گُشَنَسَب) پادشاه طبرستان، حتی با توضیحات « هیربذان هیربذ » پارس رفع نشد. اردشیر ناچار بود سرزمینهای ملوک طوایف را یک یک فتح کند و مخالفت و تردید نجبا و سرکردگان خانواده‌های بزرگ را با اسلحه یا با وعده و رشوه در هم بشکند، و این کمتر

از جنگ با اردوان اوقات او را به خود مشغول



نمی‌داشت. ارته‌وزد پسر اردوان در ماد همچنان دعوی سلطنت داشت و سکه‌هایی که تا چند سال بعد (ح 227) از جانب او ضرب می‌شد فعالیت او را برای استرداد تخت و تاج قابل ملاحظه نشان می‌داد. در ارمنستان که خسرو نام، خویشاوند و به قولی برادر اردوان، در آنجا پادشاه بود خاندان اشک و بعضی نجیبی هوادار اشکانیان اتحادیه‌ای قوی بر ضد اردشیر به وجود آورده بودند. در نواحی باختر (= بلخ) و پارت، کوشانیان که عده‌ای از بستگان اردوان به آنها پناه برده بودند به حمایت از اشکانیان برخاسته بودند و عشایر پرنی و سکایی و تخاری را بر ضد وی تجهیز کرده بودند. پادشاه گرجستان معابر قفقاز را به روی آلمانی‌های مهاجم گشوده بود و آنها باز آذربایجان و شمال بابل را عرضه‌ی تاخت و تاز خویش کرده بودند. از خاندانهای هفت‌گانه ظاهراً فقط خاندان قارن در این جنبش ضد اردشیر شرکت کرده بود، و او نیز بعدها به موکب شاپور، پسر اردشیر، پیوست.

سایر خاندانها ظاهراً متابعت اردشیر را آسان تر از قبول فرمانروایی يك خاندان همانند خویش یافته بودند. اما محرك واقعي مقاومت و مخالفت با اردشیر شخص پادشاه ارمنستان بود که حمله‌های مکرر او به نواحی مجاور بابل استقرار امنیت را برای اردشیر در سایر نواحی هم دشوار می‌ساخت. لشکرکشی به ارمنستان (228) برای اردشیر منجر به هیچ پیشرفتی نشد و خسرو مدتی طولانی در مقابل مدعی جدید تخت و تاج ایستاد.

اردشیر که دست نامرئی روم را نیز در این ماجرا آشکار می‌دید، دست زدن به اقدامات سریع را برای در هم شکستن این اتحادیه‌ی مخالفان لازم دید. برای خاتمه دادن به تحریکات بی‌پایان خسرو، يك رقیب او را که او نیز از خاندان اشکانی (= پهلوانی) بود به وعده‌ی منصب و مقام به قتل او واداشت. قاتل که آنک نام داشت خسرو را به خدعه هلاک کرد اما خودش هم گرفتار و کشته شد. وی پدر گریگور لوسدانوویچ (= گریگور

نوربخش) بود که چندی بعد در زمان تیرداد، پسر خسرو، تمام ارمنستان به وسیله‌ی او مسیحی شد و او با این کار، در نزد قوم خویش گناه عظیم پدر خود را جبران کرد. با رهایی از تحریکات ارمنستان و در دنبال حل قسمتی از مشکلات داخلی، اردشیر قدرت خود را در داخل کشور به قدر کافی برای اقدام به جنگ آزمایی با روم استوار یافت. پس، سپاه وی نواحی شمال بین‌النهرین را تسخیر کرد و نصیبین را به محاصره انداخت. سواره نظام او سوریه و کاپادوکیه را تهدید کرد و هر چند شهر هتره در مقابل وی مقاومت سخت کرد، تاخت و تاز وی در آن سوی فرات برای روم مایه‌ی نگرانی گشت. امپراطور الکساندر سه وروس که با مادرش در آن هنگام به انطاکیه آمده بود، با تجهیز چدین سپاه به بین‌النهرین تاخت (231). اما قبل از اقدام به جنگ، سعی کرد با مذاکره اختلاف خود را با پادشاه جدید ایران حل کند. با آنکه پیشنهاد مذاکره از جانب اردشیر رد

شد، و امپراطور هم بدون هیچ جنگی عقب‌نشینی کرد، روم امپراطور خود را به عنوان فاتح تجلیل کرد (232). این نکته که در روایات طبري و مآخذ همانند آن هم هیچ به جنگهای اردشیر با روم اشارت نرفته است ناشی از همین معنی باید باشد.

به هر حال در دنبال رویارویی با روم و رهایی از تحریکات ارمنستان، اردشیر اوقات خود را صرف تسخیر و تأمین نواحی شرقی مرده‌ریگ اشکانیان ساخت. برای آنکه مرزهای کشور خود را، آن گونه که در جواب پیشنهاد مذاکره، به رومیها گفته بود، به حدود مرزهای ایران قبل از اسکندر برساند، تسخیر مجدد این نواحی دورافتاده‌ی شرقی برایش ضرورت داشت. فتح سکستان و فتح گرگان در طی این لشکرکشیها در حقیقت ناظر به خلع ید از بقایای شاهزادگان اشکانی و حکام وابسته به خاندان اردوان و بلاش در این نواحی بود. در حدود مرو هم مخالفان را قلع و قمع کرد.

سرهای عده‌ای از کشتگان آن نواحی را که به احتمال قوی باید از سرکردگان سکایی یا اشکانی بوده باشند به آتشکده‌ی آناهید که وی همه چیز سلطنت خود را مدیون عنایات ایزد معبود آن می‌دانست فرستاد، و بدین گونه ایزد آب را از خون کشتگان خویش سیراب کرد. هر چند در بازگشت از این سفرهای جنگی فرستادگانی از جانب پادشاهان کوشان و مکران و نواحی توران (= بلوچستان) برای اظهار انقیاد در پارس به دربار او آمدند، فتح تمام این نواحی برای وی میسر نشد.

با آنکه چندی بعد از بازگشت از شرق دوباره به تهدید روم پرداخت و حتی نصیبین و حران را هم گرفت (237)، هنوز در داخل کشور وحدت مورد نظارش تحقق نیافته بود، و لااقل معدودی از ملوک طوایف موضع مستقل خود را همچنان حفظ کرده بودند. از جمله در کرمان يك پادشاه محلی به نام قابوس (کابوس)؛ در سرزمین حیره يك شیخ عرب به

نام عمروبن عدی ، و در طبرستان يك شاهزاده ي محلي به نام چشنسف شاه همچنان از اینکه به پادشاه جدید اظهار طاعت نمایند خودداری کردند، و قسمتی از نواحی شرقی همچنان در دست طوایف یوئه چی - تخاری باقی مانده بود (238). اما اردشیر در دنبال آن همه جنگهای پر جنب و جوش اکنون دیگر خسته بود. سلطنتش بعد از اردوان (224) هنوز چهارده سال بیشتر طول نکشیده بود اما او تمام این مدت را در جنگ گذرانیده بود. از وقتی در پارس بر ضد گوچهر اعلام طغیان کرده بود تا این ایام حدود چهل سال در جنگ و در خطر زیسته بود. خستگی قبل از پیری به سراغش آمده بود و او را به کناره گیری و آرامش طلبی می خواند. بالاخره پسرش شاپور را که از عهد جنگ اردوان در کنار او شمشیر زده بود و در سالهای اخیر هم در اداره ی امور با او شریک بود، به جای خویش بر تخت نشاند (240) و خود روزهای آخر را به آرامش گذراند.